

نويسنده: فيروز آرش *

هرسال كه مي گذرد، دانشگاه ها از اندرونه و دانشجوهاي خوب و جست وجوگر تهيه تر مي شوند. آموزش كه زماني جايبگاه ارزشمندی در جامعه داشت، اينك به وظيفه اي بي روح و از سر ناگزيري فرو كاسته شده است. جوان هايي كه در چندسال گذشته بدون ارزشيابي توانمندی شان به دانشگاه ها فرستاده شده اند تا در جايبگاه «استادي» بایستند، هيچ ايده اي از جايبگاهي كه به آنها پيشنهاده شده است ندارند. آنها تربيت شدگان مركزهاي هستند كه دانشگاهشان مي ناميم، بي آنكه بدانيم دانشگاه چيست. پژوهش دانشگاهي هم از افت چشمگيري رنج مي برد و كارش بيشتري در توليد مقاله هايي تعريف مي شود كه بود و نبودشان چندان تاثيري بر افزايش دانش و ايجاد دگرگوني در جامعه ندارند. گفتن اينكه دانشگاه هاي ما دستاوردي ندارند، ادعاي درشت و ناخوشايندي است. به پشتوانه كدام گواه و دست آويز مي توان چنين گفت؟

پرسش را بايد از جاي ديگري آغاز كرد. دانشگاه چيست، چگونه جايي است و سبب وجودي اش كدام است؟ ويژگي هايي كه برخي مكان ها را شايبسته اين نام مي كند چيستند و كار كرد آن كدام است؟ با كدام سنجه بايد دستاوردهاي آن را ارزشيابي كرد و سرانجام، توانمندی و پيروزمندی آن را به داوري نشست؟ پرداختن به اين همه، دشوار است. دانشي با ابعاد چندگانه لازم دارد و اندوخته من در همه اين زمينه ها بسنده نيست. اما دوسوم عمر من در دانشگاه گذشته است، در پژوهشگاه هاي بزرگ بوده ام و در دانشگاه هاي مختلف در كشورهاي متفاوت درس خوانده و تدریس کرده ام. از اين رهگذر آموخته هايي دارم كه به پيشنبياني آنها گمان مي كنم مي توانم تصويري از دانشگاه نشان دهم.

دانشگاه كجاست؟

پاسخ اين پرسش، بنا به شناخت افراد و نقشي كه به آن نسبت داده مي شود، متفاوت است. مي توان آنها را در دو ديدهگاه از دانشگاه دسته بندي كرد.

ديدهگاه آموزشگاهي

در اين نگاه، دانشگاه مجموعه اي از ساختمان ها، ابزار و انسان هايي با عنوان استاد و دانشجو هستند. كار اين مجموعه بازخواني دانش و فناوري گردآوری شده از ديگران و آموختن آن به نوامدگان است تا توانمندی هاي لازم را براي انجام كار معيني به دست آورند و روانه بازار كار و جامعه شوند. در اين نگاه، دانشگاه ابزاري است كه دانش آموزهاي باهوش و پركار دبیرستانی را از كم توان ها جدا مي كند تا بازار كار بتواند آنها را آسان تر شناسايي كند. بنا بر اين، دانشگاه را جايي مي بيند كه مهارت هاي كاري مي آموزد، گذرگهي است به دوران بلوغ جوانان. همگان بايد اين دوره آموزشگاهي را بگذرانند تا از عهده انجام برخي كارهاي معين برآيند و براي بازار كار آمادگي پيدا كنند. شايد هم انديكي روابط اجتماعي مي آموزند كه لازمه كار كردن در محيط كاري است.

در اين ديدهگاه، دانشگاه تفاوتی با آموزشگاه ندارد، مكاني است كه جوان ها در آنجا دانش فني و مهارت هاي عملي مي آموزند. دانش فني نوعي آموزه است كه براي فهميدن حرفه خاصي به آن نياز داريد. براي نمونه، بايد آمار بدانيد تا بتوانيد عملكرد بازار سرمايه را بفهميد، يا بايد زيست شناسي بدانيد تا بفهميد كار يك پرستار چيست، ترموديناميك را بايد بياموزيد تا بنياد هاي كار كردن ماشين هاي گرمائي، مانند بخاري، يخچال و شوقاژ را بفهميد. دانش فني به كتاب آشيزي ماننده است، فرمولي است كه به شما مي گويد به تقريبن بايد چه كاري انجام دهيد. مجموعه اي از قاعده ها و رويكردهاست كه مي توان در كلاس درس يا در يك سخنراني آموخت و به خاطر سپرد. اين نوع دانش در كتاب ها گردآوری شده است و فراگيري هم از كتاب آغاز مي شود. آيا دانشگاه كتابخانه بزرگي است؟ افزون بر اين، اينك آموزش هاي «برخط» و از راه دور وجود دارند كه دست كم از كلاس هاي درس سنتي ندارند. گفتارهاي كلاسي استادان برجسته دانشگاه هاي بنام در فضاي مجازي در دسترس همگان است و در آينده بر گستردگي و كيفيت آنها افزوده خواهد شد. با رشد آموزش مجازي يا از راه دور، دانشگاه رسالت خود را به عنوان آموزشگاهي كه دانش گردآوری شده را منتقل مي كند، از دست مي دهد. با پيشرفت آموزش مجازي، چه دليلي دارد كه دانشگاهي مانند هاروارد يا ام. اي. تي سالانه 50 هزار دلار شهریه بگیرد و دانشگاه هاي دولتي دارايي هاي عمومي را براي سرپا نگه داشتن اين آموزشگاه ها هزینه کنند؟ به بيان ديگر، عمر اين نوع دانشگاه به سر آمده است. ايرادي كه مي توان به اين گفتار گرفت اين است كه مي توان از روي دستور آشيزي، غذاي معيني را تهيه كرد، اما دستپختي نخواهد شد كه يك سرآشپز چيره دست فراهم مي كند. اگر كار دانشگاه را به آموزش چيره دستي كاهش دهيم، بايد انتظار داشته باشيم كه دانشگاه به دانشجو بگويد «فلان درس را در تابستان يا در زمان معيني «برخط» بياموز و هرگاه آماده بودي به دانشگاه بيا، كار ما از اينجا آغاز مي شود.» بنا بر اين، كار دانشگاه آموزش دانش فني نخواهد بود، بلكه آموزش دانش «عملي» خواهد شد. دانش عملي درباره انجام كار معين نيست بلكه درباره چگونگي انجام آن است. در اين نگاه، دانش «عملي» مانسته دانايي و تدبيري است كه سرآشپز دارد و نمي توان در كتاب آشيزي يافت. دانشي است كه نمي توان آن را تدریس كرد و به خاطر سپرد، بلكه بايد آن را آموخت و جذب كرد، به تعدادي قاعده كاهش پذير نيست و تنها در عمل وجود دارد.

اين ديدهگاه آموزش عالي را به ابزاري براي كارپردازي كاهش مي دهد و بازتاب نارسايي هاي اقتصادي جهان و زماني است كه مشخصه دوران ماست. با اين نگاه، دانشگاه به چيزي كه هنرستان حرفه اي مي ناميم كاهش پيدا مي كند.

روشن است كه بخشي از آموزش دانشگاهي، تربيت دانشجو براي حرفه اي در آينده است. موضوع هاي مختلف دانشگاهي و آزمون هايي كه به مدرک دانشگاهي مي انجامند، مجال هاي شغلي با حقوق هاي بهتر فراهم مي آورند. دانش و مدرک دانشگاهي در رشته اي معين در موفقيت شغلي آينده سودمند هستند. جامعه اين را موفقيت مي داند و بر اين باور پافشاري مي كند. اگر موفق بودن با پول دار بودن و توان خريد بالا هم ارز باشد، مدرک دانشگاهي ممكن است چاره ساز باشد. اگر موفقيت با مقدار دانشي از اينگونه كه در يك رشته به دست مي آيد اندازه گيري شود، مدرک دانشگاهي مي تواند سنجه موفقيت باشد، اما آموزش دانشگاهي فراتر از اين است؛ فراتر از به خاطر سپردن نوشته هاي كتاب ها و قاعده ها و قانون هاست؛ فراتر از مدرکي است كه قاب مي گيريم و به ديوار آويزان مي كنيم. همه ما هويتي فراي شغل خود داريم. پس اگر هدف آموزش دانشگاهي چيزي فراتر از اينهاست، آن چيست؟

ديدهگاه دانشگاهي

دانش فني و عملي و مهارت هاي شغلي هدف هايي هستند که آموزش دانشگاهي هيچ گاه چشم خود را بر آن نبسته است. اما دستاورد مهم تجربه دانشگاهي بسيار فراتر از آن است. همان گونه که گفتيم، دانش در کتاب ها گردآوری شده و فراگيري از کتاب آغاز مي شود اما دانشگاه کتابخانه بزرگ نيست. واقعيت ها و تجربه ها را مي توان با خواندن کتاب دريافت، اما کتاب نمي تواند بگويد چگونه مي توان انديشيد، چگونه بايد منطقي بود، چرا و چگونه ايده هاي پذيرفته شده را به چالش فراخواند بنابر اين، انديشه نو آفريد و روش تازه زيستن را پي ريزي کرد. پرورش انسان انديشمند، با فرهنگ و خلاق، با بلوغ اجتماعي و حتي شور زندگي داشتن، آموزش کنشگري اجتماعي- از هر نوع- مجموعه اي است که شايد بتوان آن را «دانش زندگي و شهروندي» ناميد، اينها چيزهايي است که تجربه دانشگاهي اند. نقش دانشگاه، افزون به اين نوع دانش، به خاطر خود آن است، بدون اينکه نسبتي با شغل و حرفه داشته باشد: پرورش شهروندان انديشمند و مهربان که سرشار از انگيزه و مهارت براي بهزيستي و شکوفايي افراد و جامعه اند.

دانشگاه مکاني براي آموزش همه جانبه است؛ جايي است که به هر نوع پژوهش، دانش پژوهي، تدريس و يادگيري ارج مي گذارد و مسيرش را هموار مي کند. دانشگاه جايي است که دانشجویان متنوع با پرسش هاي بسيار متفاوت، با فرهنگ، رفتار، زبان، آيين و پس زمينه هاي گوناگون را مي پذيرد؛ آنان را در محيط فراگيري به هم پيوند مي دهد و هرکس از ديگري مي آموزد.

گونه گوني اعضاي اين باشگاه به نوعي توانمندي مي انجامد که نه تنها واقعيت هاي موجود را مي تواند ببيند بلکه مي تواند بگويد که وضعيت چگونه بايد باشد. اين مکان يادگيري همه جانبه، هدف هاي زيادي را برآورده مي کند: در آنجا اکتشاف روي مي دهد، کاربردها شناسايي مي شوند، آموزش مي دهد، يادگيري را آسان و تشويق مي کند، با مساله هاي روز درگير مي شود. مکاني است که در آنجا فرهنگ انساني توليد و از آن پاسداري مي شود. با آموزه اي از همه اينهاست که دانشگاه موتور نوآوری و رشد اقتصادي و نهاد اصلي نگه دارنده جامعه آزاد، باز، برابر و مردم سالار مي شود. دانشگاه مکاني است که در آنجا يادگيري گرمي داشته مي شود و يافته هاي نو و دانش، به خاطر خود آنها ارج گذاري مي شود. دانشگاه به دور از سودمندي هاي مادي آن، مکاني براي آموختن درباره مردم، ايده ها و فرهنگ است؛ زيرا در نهايت آنچه معني پيدا مي کند، زحمت و تلاشي است که مي کشيم تا بفهميم، در نظم دنيا اثر بگذاريم، به بافه زيباي فرهنگ انساني بپردازيم و خودمان را به انساني بالاتر فرارويانيم. دانشگاه جايي است که از ما انسان مي سازد و اين روح دانشگاه است: شعله اي که فراموش مي کنيم از آن نام ببريم، اما سرچشمه همه انرژی و پويايي ماست.

آموزش دانشگاهي زندگي ها را دگرگون مي کند، ماندگاري پيامدهاي آن فراتر از يك يا دو نسل است. مديريت هاي دانشگاه و استادهاي آن در برابر گذشتگان که با تلاش خود، ما را به اينجا رسانده اند و در برابر آيندگان که زندگي شان به کار، گزينه ها و داوري هاي ما وابسته است، مسوولند. رويکرد ما در اداره دانشگاه بايد با آموزه اي از علاقه مندي، انسانيت، دقت، احترام و فوريت همراه باشد. دوران ما دوران دگرگوني هاي شتاب دار اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي است. مردم از دانشگاه انتظار عمل، پاسخ، راه حل، حمايت و رهنمود و بازخواني شرايط را دارند. ما ناگزير هستيم اين وضعيت را تشخيص بدهيم، تلاش خود را دوچندان کنيم تا نيازمندي هاي جامعه خود را برآورده کنيم. احساس مسووليت در برابر اين پيشنهاده ها فراتر از نگراني وضعيت فردي است و وجدان کاري جامعه دانشگاهي را به چالش وامي دارد تا به پرسشي بنيادي و فوري پاسخ بدهد: هدف دانشگاه چيست و چگونه بايد دنبال بشود؟

پيش از پرداختن به پرسش بالا، لازم است بگويم، امروز آموزش دانشگاهي بيش از هر زمان ديگر درگير «نوآوری»، کار و رشد اقتصادي است. دانشگاه وظيفه دارد با انرژی و با فوريت به اين نيازمندي پاسخ بدهد. اين پاسخ اما بايد با انديشه همراه باشد. چگونه مي توان جامعه نوآور ساخت؟ چه دانشي، چگونه افراي و کدام شرايط اجتماعي براي نوآور و کارآفرين بودن لازم است؟ دانشگاه چه کاري را بايد انجام دهد يا از انجام آن دست بردارد تا چنين دانشي را فراهم آورد، افراي را براي آن بپروراند يا شرايط اجتماعي لازم را آماده کند؟ پاسخ اين پرسش ها نه بديهي اند و نه آسان و نه تازه اند بلکه لازم مي دارد که به ارزش هاي بنيادي و اصول اوليه آموزش عالي برگرديم.

برداشت ما از واژه «نوآوری» معمولاً برداشتي ساده انگارانه است. آن را در يافتن کاربردهايي براي دانش نو، ارايه راه حل هاي فني و حل مساله هاي مهندسي، به کار گيري روش هاي شناخته شده در مساله هاي تازه و شناسايي فرصت هاي جديد کارآفريني تعريف مي کنيم. نوآوری اما به همان اندازه که فرآيندي تکنیکی است، يك فرآيند اجتماعي نيز است. بخش بزرگ عمر ما با تکرار عادت ها و واکنش هاي آموزه اي سپري مي شود و هنجارهاي اجتماعي بر دامنه آن پافشاري مي کند. خيلي چيزها را به روش معيني انجام مي دهيم، چون هميشه به اين روش انجام گرفته اند يا اين چيزي است که آموخته ايم و همه همين کار را مي کنند. اين رويکرد تکراري دليل دارد: روشي آزموده براي مساله هاي شناخته شده است و در بسياري موارد نو هم پاسخ مي دهد. در نتيجه، عمل ما به نتيجه مورد انتظار مي انجامد و برهم کنش هاي اجتماعي را قابل پيش بيني و قابل مديريت مي کند.

وقتي بخش بزرگي از زندگي و نظم اجتماعي ما اساساً محافظه کار و عادت گراست، نوآوری با مانع هاي جدي و مقاومت اجتماعي روبه رو مي شود. تصور کنيد چه پيش نيازهايي لازم است تا کسي يا گروهی از افراد بخوانند کارها را به گونه ديگري انجام دهند و نوآوری کنند. پيش از همه ويژگي هاي نوآوران را بايد برشمرد: داشتن دانشي ژرف از مساله، بهره مندي از مهارت هاي لازم براي پروراندن راه حل جديد و به کاربردن آنها. اما فراتر از همه، نوآوران از توان تحليل کردن برخوردارند، مي توانند انديشه نقدگرا داشته باشند و به دگراندوشي ارج مي گذارند؛ امکان هاي جديد را مي بينند و مي توانند آنها را بشناسانند. نه تنها مي توانند ببينند و عمل کنند بلکه مي توانند ديگرگونه ببينند و ديگرگونه عمل کنند. اين اما هنوز نيمي از داستان است. نوآوری در بستر فرهنگي - اجتماعي روي مي دهد و شرايط فرهنگي و اجتماعي بايد از نوآوران پشتيباني کنند. نوآوران بايد به دانش و مهارت دسترسي داشته باشند، بلندگويي براي اظهار نظر داشته باشند و بتوانند مخالفت کنند، آزادي و استقلال داشته باشند تا رفتار متفاوت داشته باشند. جامعه اي که از نوآوری پشتيباني مي کند، آني است که دسترسي آزاد به دانش دارد، توان سهيم شدن در توليد جهاني آن دارد، جامعه اي است که بازنگر است و همواره خود را به نقد مي کشد، پرسيدن و مخالفت کردن را تشويق مي کند، تفاوت ها را ارج مي نهد، مخالف را مي پذيرد و در نتيجه، پويايي پيوسته دارد، تغيير مي کند، خود را پالايش مي کند و بهتر مي شود. به نيروهاي آزاداندیش ميدان مي دهد و در مسير آينده اي پايدار حرکت مي کند. در چنين جامعه نوآور نقش آموزش دانشگاهي چيست؟ کارکرد آن چگونه است و چه هدفی را بايد دنبال کند؟

دانشگاه بايد به هر سه بعد نوآوری: بعد فني، بعد شخصي و بعد اجتماعي پاسخ بدهد. فرآيند پاسخگويي از چهار بخش تشکيل شده است:

1. دانشگاه دانش نو توليد و از دانش کهنه پاسداري مي کند؛ پاسداري از دانش کهنه، بازگشت به آن و ارزيابي دوباره آن لازم است، چون بستري براي آفرينش دانش نو است.

2. دانشگاه مکان یادگیری است. نه تنها به دانشجو، دانش و مهارت می آموزد بلکه توان اندیشیدن، تحلیل کردن، استدلال کردن، پروراندن اندیشه، اعتماد به نفس، شهامت عمل کردن و چالش پذیر بودن را هم به آنها می آموزد.

3. دانشگاه مکان تعامل با دنیا، با مسایل مردم واقعی و جوامع واقعی است. با به کار گیری دانش و همگانی کردن آن در فرآیند تعامل، به درک و فهم نو می رسد.

4. دانشگاه در فراهم سازی شرایط اجتماعی و فرهنگی که به نوآوری و مردم سالاری بینجامد نقش محوری دارد. نمونه جامعه باز است. وظیفه دارد و می تواند رسم پذیرفته شده را به پرسش بکشد و دارندگان قدرت را به چالش بخواند. بحث و گفتمان را تشویق می کند و پذیرای دگرگونی است؛ الگوی تعامل است و با تمرینشان این هنجارها و رفتارها را در جامعه گسترش می دهد. دانش، یادگیری، مردمسالاری و نوآوری در بنیاد به هم تنیده اند. دانش، یادگیری و نوآوری فقط در جامعه آزاد می تواند شکوفا شود و به نوبه خود، لازمه جامعه باز و آزادند.

هر چهار کارکرد بالا بشخور یک هدف است: ساختن جامعه ای که مردمش بتوانند دنیا را آنگونه که هست ببینند و بفهمند، افزون بر این، توانایی آن را داشته باشند که دریابند این دنیا چگونه می توانست و می بایست باشد، آن را تغییر و به سوی بهتر شدن سوق دهند. چهار ویژگی بالاتازہ نیستند. دانش نو در بیرون دانشگاه هم تولید می شود. برای نمونه، نظریه نسبیت خاص در بیرون از دانشگاه پرورانده شد و می دانیم که چه اثر ژرفی بر آگاهی، نوع نگرش و فناوری داشته است. موسسه های پژوهشی زیادی وجود دارند و همواره به دانش نو دست می یابند، اما هیچ کدام دانشگاه نیست. می توان در جایی به جز دانشگاه تدریس کرد، درگیر مسایل جامعه بود و در جهت برقراری مردمسالاری و برابری، نهادی ساخت. اینها نیز می توانند در بیرون از دانشگاه شکل بگیرند. دشواری در این نیست، بلکه پرسش مهم این است که چگونه این چهار کارکرد را باید پیش برد تا دانش ما، دانشجویان ما و نهادهای ما توانایی تغییر دنیا و پیرامون خود را به دست آورند؟

*گروه فیزیک، دانشگاه تفرش

□

روزنامه شرق، شماره 1952 به تاریخ 24/11/92، صفحه 9 (علم)